

بندگان ایمان، ره به آزادی نخواهند بُرد

آیا به راستی از خوشباوری است که ایرانی هزار چهارصد سال برای سرکوب کنندگان میهن خود جانفشانی کرده و همه‌ی دانش و کوشش خود را به انسان ستیزان جهادگر پیشکش می کند یا این که ایرانی تا آن اندازه خرد سوخته و پسمانده شده است که جهادگران بیگانه، می توانند به آسانی، بر او حکومت کنند؟

پاسخ این پرسش در واکنش و کردار ایرانیان، در دوران خلافت خفت بار و ننگین اسلام، آشکار است. ایرانیان در برابر خشمآوران مجاهد، پس از چند سدسال مبارزه سرانجام سرکوب شده‌اند، آنها چاره‌ای به جز پذیرفتن حکومت الله را نداشته‌اند.

آنها از ترس و در زیر فشار نامردمان بی فرهنگ، به دروغ مسلمان شده‌اند. تصور الله، که الهی خدا ستیز است، برای ایرانیان پذیرفتنی نبوده است، آنها کردگار، پرودگار، ایزدان و یزیدان (خدایان ایرانی) را به دروغ با الله همانی داده‌اند تا اندکی از زشتی‌ی الله بکاهند. آنها از تصور خدایی بی صورت که نه زاییده شده است و نه می زاید بیزار بوده‌اند.

ایرانیان، به دروغ، آیین های پاکیزه‌ی خود را برای ستایش الله برگزار کرده‌اند. آنها نماز را با صلوات و پرستش را با عبودیت و ستایش را با عبادت برابر انگاشته‌اند. آنها اندک اندک، از راه دروغ، از آزادمندی به بردگی‌ی الله و از آزادی به بندگی‌ی عرب‌های بیابانگرد درآمده‌اند.

" به درستی که دروغوندان بدترین نازندگی را برمی گزینند " (برداشت از سروده‌های زرتشت)

از آن پس ایرانیان، در دروغ، پرورده شده‌اند، دروغ را ابزاری برای پیشرفت به کار برده‌اند، بدترین نازندگی را برای زیستن برگزیده‌اند. آنها با منش دروغوندان نه تنها کشور را به دشمن سپرده‌اند بلکه، سرچشمه‌ی بینش و فرهنگ ایران را با دروغ آلوده کرده، زشتی و زیبایی، ننگ و نام، شکست و پیروزی را با بِن مایه‌ی دروغ رنگ کرده‌اند.

از زمانی که حاکمیت الله بر این سرزمین سایه افکنده است هر مبارزه، هر جنبش، هر دلاوری، هر هنرمندی، هر دانش و هر برگی از تاریخ به دروغ آلوده شده است. ایرانیان مسلمان شده، چند باره رویدادهای تاریخ، داستان‌ها، بُنداده‌ها، نوشتارها و سخنان سخنوران را واژگون و بازنویسی کرده‌اند ولی یکبار حتی یک برگ، از رویدادهای تاریخ، را بدون دروغ ننوشته‌اند.

برای نمونه: هر حافظ شناسی، که از راستی بیزار بوده است، برای واژگون ساختن نگرش بلند حافظ، سروده‌های او را به دروغ آلوده و بینش پسمانده‌ی خود را به نام حافظ تفسیر و تعبیر کرده است. تا کنون هیچ یک از حافظ شناسان نگفته‌اند، که ارزش هر واژه، در هسته‌ی خود واژه، نهاده شده است، هرکس، که واژه‌ای را بشکافد، خودش می تواند فریاد واژه را بشنود و نیازی به مفسران نادان پرور ندارد. (اشاره: حافظ رند است نه عارف) هر مردمی در هر زمان و در هر سرزمینی، از دیدگاه ویژه‌ای به جهان هستی می نگرند. بلندی و گستره‌ی این دیدگاه، به آزادی‌ی فرهنگ و بینشی بستگی دارد، که از خرد و پندار همان مردم بر آمده است.

ایرانیان فرهنگی باشکوه و بینشی شگفت انگیز داشته‌اند. آنها از دیدگاه زاینده‌ی جهان هستی می نگریسته‌اند. در دیدگاه آنها هر پدیده‌ای از پدیده‌های هستی زاییده یا آفریده می شود. هر سخنی، هر اندیشه‌ای، هر آئی، هر کهکشانی از زهدانی همسرشت خود یا از آمیزش و از برخورد چند کردگار می روید و در دامان پروردگاران پرورده

می شود. هگل این بینش را بنیاد فلسفه و دانش در جهان نامیده است.

رد پای ارزش-های این جهان بینی، که انسان از سرشت خدایان آفریده شده و همسرشت خدایان است، در عرفان، که به دروغ آلوده شده است، بر جای مانده است. بدیهی است، که در این بینش، انسان هم بسان خدایان با خدایانی در مهر می آمیزند، از خدایان آبستن می شود، خدایانی را آبستن می کند و از خدایانی آبستن می شود. مانند این که خرد انسان، از برخورد با پرسشی، آبستن می شود و اندیشه یا پندار تازه-ای را می زاید.

این بینش هیچ گونه همخوانی و همسویی با شریعت اسلام ندارد به ویژه حاکمیت خالق بر مخلوق، که بنیاد دین های ابراهیمی است، در این بینش نمی گنجد. زیرا آفرینندگان، یعنی خدایان زاینده، بر آفریده-ی خود حاکم نیستند. بدین سان که آبر برای آب، که آفریده-ی اوست، دستور کارکرد و پیامبر نمی فرستند. کُنش یا واکنش هر پدیده، در برخورد با پدیده-های دیگر، به ساختار هستی-ی خود او پیوند دارد. سرشت هر پدیده در خود آن پدیده آمیخته است و این آمیختگی را هیچ اراده-ای سامان نداده است.

اینک از آن دو مینوی آغازین سخن خواهم گفت، کز آن دو،

آنکه او فزاینده است، به آن که او کاهنده است چنین می گوید: هیچ چیز ما دو تن سازگار نیست

نه منش و نه آموزش مان، نه خرد و نه گرا یش هایمان،

نه گفتار و نه کردار هایمان، نه دین و نه روانمان. (اشتودگات: یسنای ۴۵، بند ۲)

(اگر جای سپنتا مینو را، فرهنگ ایران و جای انگرا مینو را شریعت اسلام بگذاریم، این سروده گویا می شود)

عارفان ایران هم، مانند دیگران، دروغ را ابزاری برای دگرگون ساختن می پنداشته-اند، از نیک اندیشی و یک آرزوی خام خواسته-اند که منجلا بایمان را با عرفان کفرآمیز پاک و خوشبو سازند. البته برای این عاشقان، پس از سدها سال دروغوندی، چندان دشوار نبوده است که همه-ی ارزش های فرهنگی را در پوشش اسلامی بیالایند و آنها را از زبان انبیاء و اولیا بازگو کنند.

والیان دین، اسلامفروشان و کاسه لیس ها هم از این پوسته-ی زیبا، که چهره-ی خشمناک الله را می پوشاند، خشنود بوده-اند. ولی تنها برای فریب دادن مردم و پنهان ساختن پسماندگی و زشتی-های اسلام نه برای دگرگون ساختن شریعت اسلام. زیرا شریعت اسلام تنها در گستردن ترس زنده می ماند و ترس در فرود آوردن ستم و خشم بر مردمان گسترده می شود.

عارفان از انسان خدایی سخن گفته-اند، من تاکنون هیچ یک از عارفان را پیدا نکرده-ام که، بدون پیوند با خدایی، فرمانروای پندار خویشتن باشد. کردار بیشتر آنها در سوی برده پروری است، آنها خود را به نام خداوندگار بر ذهن آلوده-ی خوشباوران حاکم ساخته-اند. آنها، از نیروی درون و توانایی-ی انسان، تنها داستان سرایی کرده-اند و از کرامات و معجزات خود، که در معراج روح به سماوات دست یافته-اند، لاف زده-اند.

با این که عارفان بیشتر به پختگی-ی خود بالیده و از خام بودن دیگران نالیده-اند ولی به کردار به خام کردن و خواب کردن دیگران پرداخته-اند.

مریدان، نوچه-ها، مرشدها، بازاریاب-ها هم، هر یک به راهی و به زبانی از موری فیل-هایی و از کرمی خورشیدهای درخشانی بافته و در نمایشگاه دروغوندان به شستشوی مغزهای جویندگان راستی پرداخته-اند. جویندگانی که آنها با چشمانی نیمه باز، به انسان ستیزی-ی شریعت اسلام، نگاه می کرده-اند.

کسانی که، برای فرار از سیاهچال ایمان، پس از سدها سال رنج، جویای راهی بوده-اند، با روش خودفریفتن، از جویندگی باز مانده-اند. عارفان، شک ورزان و خردگرایان را با شراب آلوده به زهر، یا عرفان آلوده به اسلام، به خوابی بسیار سنگین فرو برده-اند، به جای روشن ساختن راه راستی، آنها را گمراه و به تاریکخانه-ی دروغ رهنمون شده-اند.

والیان اسلام، در اندک زمانی، دریافتند که عرفان فروشان دکان های تازه-ای را باز کرده-اند که، با افیونی فریبنده تر از بهشت، سر چشمه-ی درآمد آنها را می خشکانند. این بود که شریعتمداران خانقاه-ها را ویران و چشمه زار درآمدهای شاه علی شاه-هان را باریک یا به کیسه-ی گوربانان شیعه سرازیر کرده-اند.

هر دکانی را است سودایی، دگر
مثنوی دکان فقر است، ای پسر

اگر چه قطب یا پیشوایان عرفان فروش، مانند والیان اسلام، روزانه در زمین، خاکسار افتاده-اند و شبانه بر فراز آسمان با معبود خود در راز و نیاز هستند؛ ولی مریدان روزانه برای آنها زندگانی-ی آسمانی و شبانه برای آنها بستری با گلرخان زمینی فراهم کرده-اند.

زیانی که عارفان، از بافتن عرفان با اسلام، به فرهنگ و مردم ایران وارد کرده-اند در خور سنجش نیست. زیرا بیش از ۸۰۰ سال است که آنها اسلام را به دروغ با پوشش های مهرورزی و انساندوستی به نمایش گذارده-اند و ۸۰۰ سال است، که اگر مردم آبی از خواب مرگ آور ایمان بیدار شده-اند، آنها را با سخنان شیرین عارفانه دوباره به خواب کرده-اند.

درست در زمانی که با کشتار کافران، در یازده-ی سپتامبر ۲۰۰۱، چهره-ی اسلام خود را نمایان ساخت، گماشتگان انگلیس، نمایش بزرگداشت مولوی را حتا در اسرائیل هم برگزار کرده-اند. (با وجودی که مولوی سرشت جهود را پست و کشتار آنها را سزاوار دانسته است).

درست، پس از آشکار شدن کردار جهادگران، گلچین سروده-های مولوی و عطار را، تازه به تازه، به زبان های بیگانه برگردانده و در رسانه-های خوابزا و آرامبخش به خورد مردم از اسلام گریزان داده-اند.

اکنون، که از هرگوشه-ی جهان، خشمآوران جهادگر سایه-ی ترس را بر مردمان می پوشانند، شناخت نامسلمانان از انسان ستیزی-ی شریعت اسلام بهبود می یابد و بیزاری مردمان از احکام ننگین اسلام بیشتر می شود. اسلامبانان دریافته-اند که بدون یار همیشگی، یعنی عرفان خودباختگی، پایه-های پوسیده-ی اسلام توان استادگی ندارند.

از این روی فرمائروایان جهان، سرمایه‌داران پول ساز، والیان اسلام، اسلامفروشان و از همه انسان ستیزتر چادرنشینان نفت فروش، نیاز بیشتری به بزک کردن چهره-ی خشمناک اسلام دارند. آنها برای پیشگیری از فرو ریختن اسلام پوسیده، با پول و رسانه-های جهانی، اسلامبانان را پشتیبانی می کنند. به دنبال اسلامبانان هم خوشباوران، دجال پرستان، خودفروشان و ایران ستیزان هم به راه افتاده-اند.

اسلامبانان، برای نجات اسلام، باز هم زهر آمیخته با می، یعنی اسلام آمیخته با عرفان، را به خورد مردم، به ویژه کسانی که از اسلام رنجیده-اند، می دهند و از این را کیسه-های خود را پُر پول و خروش مردم را خاموش می دارند. تا کنون از این بافت، عرفان ایرانی در مرداب اسلام بازسازی نشده است ولی سرخوردگان را، کسانی که از خشم اسلام گریزان و از احکام انسان ستیز بیزار شده-اند، دوباره مهار کرده و خاکسارتر از پیش به منجلاب پستی و

فرومایگی در اندخته است.

برای نمونه: کسانی که، با اندرز مولوی می پندارند، از گورپرستی و مرده پرستی دست برداشته-اند، به خود فریبی و دروغندی پرداخته-اند. آنها پس زیارت گور امامان ایران ستیز، در عراق، به زیارت گور مولوی در قونیه مشرف می شوند. آنها نه تنها از بندگی-ی الله آزاد نشده-اند بلکه زنجیر بردگی-ی بسیاری از بندگان، دلالان، خلیفه-های الله را هم بر گردن نهاده-اند.

کسانی که از شناسایی مفهوم این سخن: "ای خانه پرستان چه پرستید گل و سنگ؟" در مانده-اند، چگونه می توانند به مفهوم آزادگی پی ببرند؟

عشقان مولوی، مریدان عرفان و اسلامزدگان که از سُست پنداری، از گور مردگان مراد می جویند، به زهر شریعت اسلام آلوده-اند، آنها در این درماندگی نمی توانند بُت پرستی را در کردار خود ببینند. برای آنها چه تفاوت دارد که عبد الله باشند یا خاکسار علی؟ چه تفاوت دارد که نیاز خود را به چاه جمکران بریزند یا از کرامت، سلطان علی شاه، قطب اولیا برداشت کنند.

کسانی که افیون را در سوره-های قرآن می بینند ولی افیون تیزتر از آن را در سرده-های عرفانی نمی بینند آنها در شناسایی افیون درمانده-اند، آنها خوشباورانی هستند که تنها آوایی از سخن دیگران می شنوند ولی به مفهوم و هسته-ی واژه-ها پی نبرده-اند.

بندهای این دام سر دراز دارند و با این پیش گفتار بازگو نمی شوند. در آینده، اگر خواستاری باشد، بیشتر به رنگ و ننگ این زنجیرها خواهم پرداخت.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>